۱۷. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۸/۱۴)

۱۷. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۸/۱۴) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - یکشنبه، ۱۴ آبان ماه ۱۴۰۲ موضوع : تطبیق نظریه انشائات طولی بر مسأله طلاق و مبغوضیت آن نزد شارع، لزوم پررنگ بودن استظهار از ادله در انشائات طولی و مقبولیت عرفی آنها، استحباب تابعی با تکیه بر نظام فرارتر از پنج ارزشی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- مفهوم تابع و استحباب تابعی
- نگاه پنج ارزشی به احکام در تدوین فقه، و جریان نگاه فرارتر از پنج ارزش در بستر فقه و تطبیق آن بر استحباب تابعی
- لزوم پررنگ بودن استظهار از ادله در انشائات طولی و مقبولیت عرفی آنها
- معیار بازگشت به انشاء طول اول؛ از بین رفتن اطلاق و تمام ضوابط انشاء طولی ثانی
- عدم تلازم بین حرمت تکلیفی و حرمت وضعی
- تفاوت اضطرار نوعی و اضطرار موردی در تقنین
- عدم حرمت تکلیفی طلاق فی حد نفسه در انشاء پایه
- مفسده نوعیه طلاق، دلیل مبغوضیت آن نزد شارع

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تطبیق نظریه انشائات طولی بر مسأله طلاق و مبغوضیت آن نزد شارع، لزوم پررنگ بودن استظهار از ادله در انشائات طولی و مقبولیت عرفی آنها، استحباب تابعی با تکیه بر نظام فراتر از پنج ارزشی

موضوعات فرعی:
مفهوم تابع و استحباب تابعی
نگاه پنج ارزشی به احکام در تدوین فقه، و جریان نگاه فراتر از پنج ارزش در بستر فقه و تطبیق آن بر استحباب تابعی
لزوم پررنگ بودن استظهار از ادله در انشائات طولی و مقبولیت عرفی آنها
معیار بازگشت به انشاء طول اول؛ از بین رفتن اطلاق و تمام ضوابط انشاء طولی ثانی
عدم تلازم بین حرمت تکلیفی و حرمت وضعی
تفاوت اضطرار نوعی و اضطرار موردی در تقنین
عدم حرمت تکلیفی طلاق فی حد نفسه در انشاء پایه
مفسده نوعیه طلاق، دلیل مبغوضیت آن نزد شارع

مفهوم تابع و استحباب تابعی

قرار شد که فرمایش سید بحر العلوم را بخوانیم. اما دیروز به من برگهای دادند که به همان مباحث انشائیات طولی، مربوط است. سؤالی است که خیلی محل ابتلاء میشود، بخصوص در این زمانها پیش میآید؛ آیا اگر یک مردی همینطوری و بدون هیچ وجهی، زنش را طلاق بدهد، شرعا مجاز هست یا نیست؟ کانون یک خانوادهای را با وجود اطفال، بدون هیچ زمینه سوئی و کاملاً در شرائط عادی به هم میزند و میگویند خدا برجازی کرده لذا من طلاق میدهم. این طلاق جایز است؟ حرام است؟ باطل است؟ «الطلاق بید من اخذ بالساق»، اینطور اطلاقی دارد یا نه؟ شما(یکی از شاگردان) خواستید از راه انشائیات طولی استدلال کنید. من اشاره میکنم چون بحث مصداقی است برای آنهایی است که صحبت کردیم.

اگر نظر شریفتان باشد تأکید من این بود که این بحثهای انشائیات ثبوتی و طولی را برای این مطرح میکنیم تا ثبوت را بهخوبی تصور کنیم اما نباید استظهار از ادله در عالم اثبات را کمرنگ کنیم. اتفاقا برعکس است. ما میخواهیم استظهار از ادله شرعیه را پر رنگ کنیم و آنها را به میدان بیاوریم. چند بار هم عرض کردم که عرف عقلاء باید با مطالبی که ما میگوییم معیت کنند. باید به این صورت باشد. لذا آن انشائیات ثبوتی باید در این مسیر قرار بگیرد.

در آخر کار هم فرموده بودید: «برخی ای میکنند به استحباب تبعی». استحباب تبعی یعنی چه؟

شاگرد: «لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک».

استاد: چه کسی میگوید که این استحباب تبعی است؟

شاگرد: شاید اشتباه برداشت کردم.

استاد: تبعی با تابعی که من عرض کردم خیلی تفاوت میکند. تابعی اصطلاحی در علوم پایه است که یک امر پر فایدهای است. ارزش تابعی غیر از ارزش تبعی است. استحباب تابعی غیر از استحباب تبعی است. متأسفانه این برای زبان فارسی است؛ نشد بهدنبال آن بورم ای از اساتید فن بپرسم، اینکه اولین کسی که در ترجمه فارسی به «function»، تابع گفته چه کسی بوده. خُب روشن است ک در یک تابع، متغیر y وابسته به متغیر x است که مستقل است. پس تابع است. زوج های مرتب، چون مرتب هستند متغیر y تابع x است. اما معنایش این نیست که به تابع، تابع بگوییم. این ترجمه ای خیلی ناجوری است. الآن هم متأسفانه مانده است. دیگر چارهای نداریم. اصطلاح رائجی است. در خلاصة الحساب عرض کردم واقعیت تابع بوده و بشر هم مرتب به کار می برده. اما درک ریاضی و تدوینی آن کار برده است. مثلاً در شرح مرحوم فاضل جواد بر خلاصة الحساب، عرض کردم ایشان مصداقا تابع را آورده است. الآن هم یادم نیست. فقط خاطره ضعیفی در ذهن من است که عرض کردم ببینید فاضل جواد در این بیانشان دارند تابع را میگویند.

یعنی حتی در زمان شیخ اینها مطرح نبود. فاضل جواد هم به‌عنوان بحثی که مطرح کنند و حل کنند، تابع را به کار گرفته بودند. بدون اینکه اسم و مفهوم آن بیاید. اما زمانیکه ریاضیات عالی کشف شد و بحث شد؛ به‌شدت در مورد مشتق و انتگرال بحث شد و نزاع شد؛ بین نیوتون با لایب نیتز آلمانی دعوا شد و دادگاه رفتند. این همه کارها شد اما هنوز تابع نیامده بود. نه مفهوم حد بود و نه تابع به این معنایی که گفتم.

5:58

آن زحمات کمکم، باحثین بعدی را به این مفاهیم رهنمون کرد. بعد هم آن‌ها را تجرید کردند. الحمدلله ما در زمانی هستیم که تابع یک مفهوم بسیار تجریدی بسیار وسیعی دارد. حیف است ما که در فضای علمی کار می‌کنیم ما این مفهوم را به‌صورت آگاهانه ندانیم. به‌صورت ناآگاهانه همه می‌دانیم. به‌صورت ارتکازی همه از آن خبر داریم. الآن در کتاب‌های ریاضی اول به دانش‌آموز تابع را یاد می‌دهند. بعد از تابع، حد را یاد می‌دهند و بعد مشتق و انتگرال را یاد می‌دهند. و حال اینکه تاریخ کشف اینها برعکس است. یعنی اول مشتق و انتگرال را کشف کردند و بعد حد و تابع، نضج پیدا کرد.

اگر بخواهم کلمه تابع را به کار ببرم و آن چه که منظورم از تابع است را بگویم، به این صورت می‌گویم: استحباب تابع یعنی یک نظامی که مشتمل بر یک عمل‌گر است؛ که با آن عمل‌گر یک خروجی داریم. این تابع می‌شود. کلمه تابع و تبع در اینجا منظور نیست. عرض کردم فقط چون آن متغیر وابسته، تابع بوده، در فارسی به آن تابع می‌گویند. و الا «function» به‌معنای عمل است. در آن جا به‌معنای تابع نیست. اپراتور هم در آن «function» است. اپراتور نقش مهمی دارد. چهار عمل اصلی که در حساب می‌خواهیم، مهم است. خود این عمل ها، عمل‌گر دارد. در دو به علاوه دو مساوی است با چهار، شما یک نظامی تشکیل داده‌ای که ورود و خروجی دارد و یک عمل‌گر دارد. معنای بسیار وسیعی دارد.

حال هم که این برنامه‌نویسی ها پیشرفت کرده، مهم‌ترین چیزی که اگر آن را برداریم، کل برنامه‌نویسی از بین می‌رود، همین تابع است. در تمام کتابخانه هایی که در اینترنت، زبان برنامه‌نویسی به‌صورت انبوه می‌بینید، همه این کتابخانه‌ها، جزء تابع چیزی نیست.

نگاه پنج ارزشی به احکام در تدوین فقه، و جریان نگاه فراتر از پنج ارزش در بستر فقه و تطبیق آن بر استحباب تابعی

علی ای حال من این را عرض میکنم که شارع مقدس وقتی میخواهد احکام استحبابی را بیاورد...؛ ما برای آسان کردن دستهبندی میگوییم آنها بهصورت پنج حکم متضاد هستند. استحباب غیر از وجوب است و ... . روی این خیلی تأکید کردم. اگر در ذهن شریفتان این مطلبی که عرض میکنم نیاید، آن وقت در پایان کار با هم اختلاف میکنیم. احکام خمسه تضاد دارند اما با یک نگاه و با یک مبنا. همین یک نگاه اگر عوض شود، در ارتکاز خود متشرعه آن تضادی که در آن جا بود دیگر نیست. این مطلب بسیار مهمی است. از ادله هم بهراحتی استظهار میشود.

مثلاً دیروز یکی از آقایان گفتند میتوان گفت «خفض الجواری» مستحب است؟ مرحوم مجلسی در مرآة العقول فرمودند ممکن است بگوییم. حضرت فرمودند: «خَفْضُ اَلْجَوَارِي مَكْرُمَةٌ». «مکرمة» یعنی ربطی به من شارع ندارد اما فرمودند این خلاف فهم اصحاب است.[1] یعنی ببینید چقدر ادله شرعیه وسیع است و احکام شرعی در این پنج حکم منحصر نمیشود. «مکرمة» تعبیری است که امام معصوم میفرمایند. این از شرعیت برخوردار نیست؟! اگر نیست پس چرا اصحاب به استحباب آن فتوا دادهاند. لذا مرحوم مجلسی میگویند احتمال دارد که امور و آداب و رسوم طبیعی باشد، اما اظهر اولی است که اصحاب هم استحباب فهمیدهاند. واقعاً به این صورت است. یعنی بیانات شرع و منابع اصلی شرع بهگونهای است که وقتی عینک ده ارزشی و بیست ارزشی بزنید، آنها را در عبارات قرآن کریم و روایات پیدا میکنید. این یک عینک است.

اما آن عینکی ما زدیم و خوب هم هست، برای نگاه جلیل است. برای این است که کل فقه مدون را ساماندهی کنیم. برای ساماندادن، تنها پنج حکم متضاد برای دستهبندی کردن داریم. اگر اینطور نکنیم نمیشود. برای جدا کردن مرزها بهصورت قاطع این کار را کردیم. اما مصالح و مفاسد به این صورت نیست. اگر شما عینک دیگری که استظهار از دلیل دارد را بزنید، فضای جدیدی به پا میشود.

استحباب تابعی به چه معنا است؟ یعنی اول شما مقصود از تابع را تصور کنید و بعد که مقصود روشن شد، می‌بینید شارع این کار را کرده است. نه تنها شارع بلکه همه این کار را می‌کنند. همانطور که عرض کردم تنها اسم آن الآن آمده و آن لطافت‌ها را تدوین کرده‌اند و الا اصل آن از زور اول بین بشر بود. مکرر عرض کرده‌ام که خدای متعال به بشر یک ذهن داده است؛ ما مخلوق عاجز او هستیم. اما یک ذهن به بشر داده که اقیانوس در اقیانوس است. سبعة ابحر و بیشتر. اما هر چه از آن مدون می‌شود یک استکان و یک لیوان است. یعنی مدام آن واقعیتی که به علم شهودی دارد را منحاز می‌کند. در ناخودآگاه خیلی عظیم است. لذا این مطالب را دارد؛ ارتکاز متشرعه و ارتکاز بشر همه این‌ها را دارند. ما باید همه این‌ها را ملاحظه کنیم.

> 12:14

تابع یک عرض ما است. یعنی کاری است که شارع انجام می‌دهد؛ جدول ارزش می‌گویند؛ با عملگر، ورودی‌ها را به جدول ارزش می‌بریم. در جدول ارزش همانطوری که در جدول ضرب ستون خروجی را پیدا می‌کنیم، در جدول ارزش هم یک ستون خروجی داریم. آن ورودی‌ها با ستونی که محل تلاقی جدول است فرق دارد. جدول ضرب به چه صورت است؟ هفت و هشت ورودی هستند. خانه‌ای که محل تلاقی این دو است، 56 است. 56 برای خودش یک چیزی است. منظور ما این است.

شاگرد: در استحباب تابعی، عملگر چیست؟

استاد: عملگر همان ثابت های منطقی است که چندبار دیگر صحبتش شد.

شاگرد: در این استحباب تابعی عملگر را چه چیزی تصور کردید؟

استاد: در اینجا واو است. ثابت ها خیلی گسترده اند. فعلاً چندتا از آن‌ها رایج است که می‌گویند. من هم مجبور هستند که همین رایج ها را بگویم. شاید در مباحث‌های قبلی گفته بودم؛ ده تا یا پانزده تا از آن‌ها را در مباحثه پیدا کردیم. ثابت های منطقی بسیار مهم هستند. بعضی از آن‌ها حالت کار ذهن است و برخی از آن‌ها درک ذهن است. آن چه که فعلاً ثابت منطقی است و عملگر است، کار ذهن است. نه درک ذهن. در اینجا اگر بخواهم عملگری که داریم را توضیح بدهم، می‌گوییم اقتضاء مصلحت لزومیه سواک، و اقتضاء این مصلحت با مشقت؛ این و آن. یعنی این دو را با هم جمع می‌کنیم. چون می‌دانید گاهی دو چیز که با هم جمع می‌شوند خروجی آن، غیر از آن ورودی‌ها است. جدول ارزش را نگاه کنید، می‌بینید. جدول واو و یا و ... . هر کدام از ثابت های منطقی، جدول ارزش دارد. در اینجا خروجی آن استحباب می‌شود. استحباب نه به این معنا که آن کار نسبت به حسن فعلی خودش و اقتضاء خودش استحباب است. بلکه یعنی استحبابی که از کسر و انکسار به دست می‌آید.

---

[1] . مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج21، ص: 66 قوله عليه السلام:" مكرمة" أي موجبة لحسناها و كراماتها عند زوجها، و المعنى أنها ليست من السنن بل من التطوعات، و يحتمل أن يكون من الآداب و الأوامر الإرشادية للمصالح الدنيوية، و الأول أظهر موافقا لقول الأصحاب.

لزوم پررنگ بودن استظهار از ادله در انشائات طولی و مقبولیت عرفی آنها

حال برگردیم به آن چه که مقصود من است. وقتی در این فضا می‌گوییم انشائاتی است که در طول هم است، منظور ما استظهار است. اگر عرف عقلاء این استظهار را پسندیدند جلو می‌رویم اگر نپذیرفتند جلو نمی‌رویم. مثالی که حدود ده سال قبل مطرح کردم چه بود؟ «عَلَامَاتُ اَلْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةُ اَلْإِحْدَى وَ اَلْخَمْسِينَ»؛ من به این صورت استظهار کردم؛ گفتم یعنی شارع مقدس ذکر خودش را بر بازه شبانه‌روز می‌خواهد؛ من پنجاه و یک رکعت را در این بازه از تو می‌خواهم. این پایه کار شد. بعداً چه کار می‌کند؟ در طول این توزیع می‌کند. از این‌که دست بر نمی‌دارد. این را مثال زدیم.

خُب همین‌جا ممکن است کسی بگوید استظهار تو غلط است. من حرفی ندارم. مثلاً بگوید جمله‌ای که امام علیه‌السلام بعد از انشاء ثبوتی گفته‌اند و جمع‌بندی کرده‌اند، تو آن را پایه می‌گذاری. حضرت که فرمودند «صلاة احدی و خمسین»، یعنی خدای متعال ابتدا پنج واجب و سی و چهار رکعت ندب را سر وقت خودش انشاء کرده و حال خلاصه آن، این پنجاه و یک رکعت می‌شود. این تفاوت کرد. این یک استظهار است. کسی که بخواهد بگوید عرض من بی خودی می‌گوید این یک استظهار است.

عقلاء می‌گوید خداوند یک کاری در کف انجام داده است. کف چه بود؟ صبح دو رکعت بخواهید، ظهر چهار رکعت و نافله‌ها را هم بخواهید و ...، امام علیه‌السلام هم جمع‌بندی کرده‌اند و می‌گویند خُب پنجاه و یک رکعت بخوانید. این علامت توی مؤمن است. اگر به این صورت گفتیم عرض من کنار می‌رود. من حرفی ندارم. یعنی اساس عرض ما بر بافتن نیست. بلکه بر این است که از ادله شرعیه استظهار کنیم و عرف عقلاء هم این استظهار را از ما قبول کنند.

با این بیانی که عرض کردم برگردیم؛ برای عرف عقلاء شواهدی بیاوریم. مثلاً بگوییم «فائتة الیوم» نزد شارع فرق می‌کند. «خلفة» تعبیری خود امام است. اینها را که می‌آوریم عرف عقلاء مقداری قانع می‌شوند که اینطور نیست که احدی و خمسین، جمع‌بندی قبلی‌ها باشد. اینها شواهد است. آن ظهور و استظهار بدوی بود، اینها جمع کردن شواهد و قرائن از بیرون کلام است تا بگوییم آن چیزی که شارع در کف قرار داده این است که در بیست و چهار ساعت پنجاه و یک رکعت بخوانید. این‌که چقدرش واجب باشد، چقدرش مستحب باشد، در کدام وقت واقع شود، اینها برای بعد است. اینها انشائاتی در طول آن کف است. کف این بود که در شبانه‌روز پنجاه و یک رکعت بخوانند. این هم یک حرف است.

شما مجموع ادله را نگاه می‌کنید و می‌بینید اگر توانستید عقلاء را قانع کنید که واقعاً شارع این کار را کرده، ما به مقصود خود رسیده‌ایم. یعنی توانسته‌ایم استظهار کنیم که شارع این انشائات طولی را انجام داده است. وقتی انشائات طولی را از استظهار اثباتی فهمیدیم و ثبوتاً هم آن را معقول دانستیم - اگر ثبوتاً معقول ندانیم که ظاهر را تاویل می‌کنیم - پس آن وقت جمع

بین ادلهای که هست ممکن میشود.

معیار بازگشت به انشاء طول اول؛ از بین رفتن اطلاق و تمام ضوابط انشاء طولی ثانی

حال با این توضیحاتی که عرض کردم به فرمایش شما می‌آییم. شما فرمودید آیا شوهر می‌تواند همینطور طلاق بدهد؟ بدون در نظر گرفتن جهت منفی. یک خانواده‌ای را به هم بزند و بگوید مادر پاشو برو. چرا؟ چون صبح از خواب پاشدم! آیا این جایز است یا نه؟ این طلاق باطل است یا نه؟

ایشان (یکی از شاگردان) با این انشائات طولی فرمودند: مثل «لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک»، در اینجا هم معلوم است که ادله زیادی می‌گویند ذات طلاق مبغوض است. مبغوض ترین چیز نزد خداوند طلاق است. ولی چه کنیم که چراهای نبوده. پس طلاق نزد شارع حرام است؛ مبغوض ذاتی است. اقتضاء حرمت ذاتیه دارد. مفسده ملزمه الترک دارد. اما تنها که این نیست. الآن دارد یک تابع تشکیل می‌شود. یعنی یک نظام و یک سیستمی تشکیل می‌شود آن هم با عملگر جمع بین مصالح و مفاسد. کسر و انکسار یعنی معادله درست کنید و از یک چیزی کم کنید و به یک چیز دیگر اضافه می‌کنید. معادله را حل می‌کنید به‌نحوی‌که خروجی داشته باشد. البته همه اینها تشبیه است.

> 20:54

در اینجا هم همینطور است ناچار به طلاق شدیم. پس اگر این حکم طلاق در پایه هست، نتیجه می‌گیریم که به‌خاطر آن عنوانی ثانویه بوده که طلاق را اجازه داده‌اند. اما اگر آن عنوانی ثانویه نبود، به پایه و آن حکم اصلی اثباتی طولی که عدم جواز است بر می‌گردیم. آیا به این صورت هست یا نیست؟

من عرض کردم اساس کار استظهار از ادله است. نمی‌توانیم خودمان همینطور بگوییم. باید برویم و نگاه کنیم؛ وقتی که شارع آن کف را قرارداد و در طول آن، انشائی را سوار کرد، آن انشاء خود شارع در لسان و استظهار از دلیل، اطلاق دارد. ما همینطور نمی‌توانیم به محض یک استثناء به قبلی برگردیم. برگشتن به مرحله قبلی این است که دست ما از دلیل طولی دوم بتمامه و بإطلاقه کوتاه شود. مواردی هم دارد. من قبلاً اینها را عرض کردم. ولی نه اینکه وقتی اطلاق دارد ما آن اطلاق را ملاحظه نکنیم و تنها به همان پایه برگردیم. اما در مانحن فیه، اطلاق دارد یا نه؟ شما(یکی از شاگردان) تلاش کردید که بگویید اطلاق ندارد.

علی ای حال در فضای فقه و اساس استنباط، این انشائات طولی را برای تغییر واضحات قرار ندادیم. انشائات طولی ثبوتی برای حل معضلات است. برای جایی که اختلاف است و مطلب نظری است. اما اگر یک جا استظهار از ادله لفظیه، لبیه، خارجیه، اجماع و شهرت، مطلب نزد متشرعه واضح است، در موارد وضوح که قرار نیست این طولیت ما را نجات بدهد.

مثلاً در میان مطالبی که فرمودید خیلی از چیزها را نفرمودید. اگر آن را ضمیمه کنید می‌بینید. مثلاً در آیات شریفه دوازده مورد کلمه طلاق آمده است. در قرآن کریم ما یک سوره داریم به نام طلاق. روشن‌ترین موردش ایلاء است. «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَآؤُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[1]؛ ایلاء یک کاری است. «ان الله غفور رحیم» یعنی کار درستی نکرده. اگر به این نحو که شما می فرمایید بود می‌گفتیم چرا ایلاء کردی و یک تندی هم با او می‌شد. بعد هم چون ایلاء کردی برو توبه کن. نه اینکه مردد شوی؛ اگر برگردی خدا می‌بخشد. اگر «عزموا الطلاق»، یعنی فضایی است که دارد برای زوج مجال را باز می‌گذارد که می‌تواني طلاق بدهی. می‌خواهم لسان و اطلاق را بگویم. یعنی ادله‌ای داریم که باید به اطلاق آن نگاه کنیم. یعنی در این‌چنین فضایی می‌گویند شوهر می‌تواند طلاق بدهد. نه! نگاه کن ببین اگر طلاق هیچ مصلحتی ندارد، اصلاً حرام است، به مرحله اول برمی‌گردیم! بلکه باید ببینیم هر چه خود شارع صلاح می‌داند. ما که خودمان نمی‌دانیم. ولی می‌دانیم ادله‌ای که در طول آن مبغوضیت طلاق، طلاق را اجازه داد و آن را تجویز کرده که لازمه آن احکام خمسه طلاق شده...؛ در جواهر بود؛ فقها فرمودهاند طلاق پنج حکم دارد. مباح، مستحب، مکروه و حرام و واجب. ما باید در مورد اصل تجویز طلاق، مطمئن شویم که همه ضوابطش و اطلاقش کاملاً در فضا محکّم نیست، و بعد به مبغوضیت اصلیه اولیه برگردیم.

---

[1] البقره ۲۲۶ و ۲۲۷

عدم تلازم بین حرمت تکلیفی و حرمت وضعی

نکته مهم دیگری که می‌خواهم عرض کنم؛ ایشان به این صورت پایه ریزی کردند که طلاق مبغوض است؛ حرام است. درحالی‌که ما در فقه اموری داریم که اصلا نظیر دارند؛ چیزی که حرام است اما صحیح است. چیزی که حلال است اما باطل است. یعنی فوق استدلال شما این است که کسی که می‌خواهد بی خودی طلاق بدهد، گناه است. خُب وقتی گناه است، باطل هم هست یا نیست؟ این استدلال جدا می‌خواهد. یعنی به صرف اینکه اقتضاء حرمت را ثابت کردید، نمی‌توانید نتیجه بگیرید که همراه حکم اثباتی، بطلان هم بود. درحالی‌که اینها با هم ملازمه ای ندارند. شما از یک دلیلی اقتضاء حرمت را استفاده می‌کنید. اقتضاء بطلان دارد یا ندارد؟ و حال اینکه در فقه جایی را داریم که حرام است ولی صحیح است. مثال رایج آن چیست؟ بیع عند النداء. «وَذَرُوا الْبَيْعَ»؛ بیع حرام است اما صحیح است. آن جایی که حلال است اما باطل است؛ بیع صرف بدون تقابض در مجلس. بیع صرف انجام بدهی و در مجلس تقابض نکنید؛ وقتی تقابض نکردی کار حرام کرده‌ای؟! بگویند اگر چندبار دیگر هم انجام بدهی پشت سر تو نماز نمی خوانیم! نه. اگر صرفی انجام بدهی که تقابض نشود کار حرامی نکرده‌ای، اما حرمت وضعیه دارد؛ یعنی عدم نفوذ دارد. باطل است.

شاگرد: اینکه فرمودید مربوط به پیوستگی حکم وضعی و حکم تکلیفی در معاملات بود. ما عقد را قبلاً به معاملات برده‌ایم. بالأخره دو طرف دارد و ... .

استاد: درست است ما حرفی در این نداریم. می‌خواهم بگویم که این دو با هم ملازمه ای ندارند. شما علاوه‌بر اثبات حرمت، باید این ملازمه را هم اثبات کنید. کافی نیست بگویید بیع عند النداء حرام است که در نتیجه خودت می‌دانی که باطل است. نه! منظور من این است. ملازمه ای بین آن‌ها نیست. باید مئونه اضافی خرج کنید. باید دلیل بیاوری که در اینجا باطل هم هست.

در اینجا آلآن زوجه مظلومه ای را طلاق می‌دهد. هر عرفی آن را ببیند می‌گوید عجب شوهر ظالمی بود. ما روی حساب اعتقاد می‌گوییم فردا خداوند یکی از بزرگترین گناهان را بر گردن او می‌گذارد و او را هم مواخذه می‌کند. اما می‌توانیم بگوییم آلآن در شرع، طلاق او باطل بود؟! اگر بعد از طلاق، زن او ازدواج کرد وطی به شبهه می‌شود، چون هنوز زن شوهر قبلی است؟! این لوازم را دارد. یعنی به صرف اینکه به انشاء ثبوتی برگشت این طلاق باطل می‌شود؟! این زن، هنوز زن او است و هر چه هم از شوهر دوم اولاد دارد، همه آن‌ها ولد به شبهه هستند. به این آثار هم فکر کرده‌ای؟! درحالی‌که اینطور نیست. آلآن لازم گیری شما این می‌شود. اگر جواب داری بفرمایی.

شاگرد: در این مرحله تنها در صدد اثبات حکم تکلیفی بودم.

استاد: بله، حکم تکلیفی واقعاً به این صورت است. همانطوری که عرض کردم فقها برای حکم تکلیفی با نگاه تضاد، یک سختگیری هایی دارند. مرحوم صاحب جواهر به این صورت هستند که وقتی صحبت از حکم لزومی حرمت و وجوب است، ما شالله چه کار می‌کنند! وقتی حکم کراهت و ندب

است، بحث می‌کنند و مطالب خیلی خوبی هم می‌کنند؛ در جواهر در برخی از جاها که از حکم ندبی بحث می‌کنند فایده‌اش در فضای فقه به مراتب از بحث‌هایی که در حکم الزامی کرده‌اند بالاتر است. اما معمولاً به این صورت است که در آخر کار می‌گویند «الا ان الحکم ندبیّ و الامر فی سهل». خُب چرا وقتی ندبی شد، می‌گویند «الامر فیه سهل»؟! چون همین نگاه دسته‌بندی کلاس است، به‌عنوان احکام متضاد. یعنی فقیه می‌گوید من می‌خواهم به خداوند وجوب نسبت بدهم. خُب خیلی هزینه دارد. اما وقتی ندب است خلاصه ندب است؛ اگر مکلف انجام بدهند یا ندهند کاری نشده است. با این نگاه همینطور است. اما اگر شما نگاه را از پنج تا بالاتر ببری. اینجا دیگر نمی‌گویی «الامر فیه سهل».

شاگرد: صعب می‌شود.

> 30:35

استاد: ای صعب می‌شود ای معنایی وسیع می‌شود. به این معنا که شما می‌توانید از ادله شرعیه خروجی‌های متعدد و جوراجور بگیرید. بعضی وقت‌ها خود فقها از همین لحنی که شارع دارد - که واقعی است- برای طفره رفتن از جواب به کار برده‌اند. یکی از آن‌ها که یادم می‌آید این بود: در جواهر هم

هست؛ تعبیر می‌کنند به «إنفاذ الماء في قارورة إليها»[1]؛ البته قبلاً هم بوده. امروز فن‌های آن درآمده است. ولی اصل تزریق بوده. قضاوت حضرت هم معروف است؛ آن دختر باکره حامله شده بود بدون این‌که عملی صورت گرفته باشد. خُب این‌که با یک وسیله‌ای آن را داخل رحم زن اجنبیه کنند، چیست؟ نه زنا است و نه... . خُب حرام هست یا نیست؟ ما برای حرمت دلیل می‌خواهیم. حاج آقا می‌فرمودند این خلاف ارتکاز متشرعه است. از مواردی بود که این اواخر تجویز نمی‌کردند. می‌فرمودند ارتکاز متشرعه این را نمی‌پذیرند؛ یعنی نطفه اجنبیه باشد و با یک قاروره‌ای یک سوزنی آن را در رحم اجنبیه‌ای وارد کنند. آن چه که منظور من بود، این بود: همین را از آسید ابوالحسن پرسیدند. خُب این‌ها فقیه هستند. فرمودند عملی است قبیح! خُب فتوا چه شد؟! این هم یک جور جواب است. سید به این صورت جواب دادند؛ راست هم می‌گویند. اما اگر بخواهد به‌صورت آن پنج متضاد، جواب بدهد باید خط‌کش بگذارد. خُب این‌که عملی است قبیح، حرام است یا مکروه است؟

شاگرد: مرحوم بهجت حرمت تکلیفیه را می‌فرمودند؟

استاد: این اواخر به این صورت بود. بالاتر از احتیاط می‌فرمودند که برای اجنبیه این کار را نکنند.

شاگرد۲: ظاهراً در تزریق مشکل داشتند و الا اگر در آب بنشیند و به نحوی باشد که تزریق نباشد، دیگر روشن نیست.

استاد: در آن جا هم تعمد را اجازه نمی دادند. اگر خودش عمداً چنین کاری کند، اجازه نمی دادند. اما این‌که خودش شد، چاره‌ای نداشته است.

شاگرد۲: درجایی‌که تزریق نیست ولی عمداً نشسته، ارتکاز متشرعه را هم می‌گفتند؟

استاد: تصریحش نبود. شاید از آن چیزی که می‌گفتند استفاده شود. الآن هم متشرعه همینطور است. یک زنی چنین کاری بکند ناراحت می‌شوند. یعنی می‌بینند اصلاً با آن نظامی که از مسائل شرعی دارند این کار او جفت و جور نیست.

[1] جواہر الکلام نویسندہ : النجفي الجواہري، الشيخ محمد حسن جلد : ۳۵ صفحہ : ۱۵۶

تفاوت اضطرار نوعی و اضطرار موردی در تقنین

شاگرد: در مثال طلاق ما مبغوضیت شارع را می‌فهمیم. ولی این‌که حرمت را به گردن شارع بگذاریم نه. چون با وجود این‌که مسائل اضطراری هست اگر بخواهد از این جواز دست بردارد سخت است. لذا نهایت مبغوضیت در اینجا کراهت است. بله اگر به عنوانی ثانویه این کار را حرام کند بحث دیگری است.

استاد: فرمایش ایشان خوب است. همین فرمایش را جلوترها عرض می‌کردم. حتی درجایی‌که خداوند متعال خنزیر و میته را حرام می‌فرمایند، همان جا قیدش چیست؟ «إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ»[1]. دنبال‌هاش تعبیری خیلی جالبی است. ما در کلاس می‌گوییم حرمت اکل میته، در وقت اضطرار می‌رود. وقتی حرام نیست معلوم می‌شود اصل حرمت مقید به عدم اضطرار بود. «حرّمت علیکم فی غیر قید الاضطرار المیتة». اما لسان آیه شریفه همین‌جا چیست؟ می‌گوید اگر مضطر شدی «فان الله غفور رحیم». خُب این با استظهار کلاسی جور در نمی‌آید. اگر مقید بود اصلاً حرام نیست، وقتی هم حرام نبود نیازی به «غفور» نیست. این یکی از مطالب مهم است.

اما این‌که شما می‌فرمایید می‌توان آن را با عنوانی ثانویه مثل اضطرار درست کند، گاهی است که اضطرار مثل اکل میته است که در میلیون ها مورد در ده جا گیر می‌افتد. اما یک وقتی است که مشقت نوعی است و در دست و پای کار است. شارع اصل آن را حرام کند و بعد بگوید «الا ما اضطررتم»؟! این اضطرار، تخصیص اکثر است. اینجا است که حکمت تقنین می‌گوید وقتی مشقت محل ابتلا بود حکمت این نیست که حرمت را بیاورم و بعد بگویم وقتی مشقت بود. اینجا می‌گویند نه، طبق تابع ارزش که عرض کردم می‌گویند: اقتضاء حرمت به اضافه مشقت محل ابتلاء، خروجی‌اش کراهت می‌شود. اما اگر حرمت به اضافه یک اضطرار و مشقت ندارد باشد، آن جا کراهت نمی‌شود. آن جا حرمت مستقر می‌شود. به اضافه این‌که اگر مضطر شدی، در آن جا دیگر حرمت نیست. این عنوانی ثانویه اضطرار با مشقت ها و اضطرارهای نوعی‌های که به‌خاطر آن‌ها، شارع در انشاء یک حکمی، اثبات طولی انجام می دهد، خیلی فرق می‌کند.

---

[1] الانعام ۱۱۹

عدم حرمت تکلیفی طلاق فی حد نفسه در انشاء پایه

شاگرد: خالصه به گردن شارع درجایی‌که چنین اضطراری در کار نیست، حرمت را می‌گذاری؟

استاد: تکلیفی یا وضعی؟

شاگرد: تکلیفی. یعنی مجرد طلاق، این حکم را می‌آید؟ معلوم نیست عنوان ظلم به خود طلاق به‌عنوان طلاق صدق کند.

استاد: یادم رفت موارد آن را بگویم که اطلاقات خیلی قوی است. «لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ»[1]، خُب کسی می‌گوید پس چرا رفتی عقد کردی؟! هنوز هیچ چیزی نشده می‌خواهی طلاق بدهی؟! اما آیه نمی‌آید مذمت کند. مخصوصا با لسان « لاجناح علیکم».

شاگرد۲: اگر «تمسوهن» باشد چه طور می‌شود؟

استاد: آن را آیه دیگر می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ»[2]. این دو آیه در کنار هم هستند. در آن آیه «لاجناح علیکم... ما لم تمسوهن» یعنی عده ندارند؛ هر وقت خواستی طلاق بده. اما این آیه می‌گوید باید در طهر غیر مقارب باشد. «لعدّتهنّ» یعنی همین. «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ»؛ یعنی همینطور نیست که بگویی چون زن تو است، لاجناح. بلکه باید صبر کنی در طهر غیر مباشرت طلاق بدهی.

خُب ببینی دو بیان است؛ یکی «لاجناح» و یکی هم « فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ»؛ یعنی بگذار پاک شود. ما چطور می‌توانیم این اطلاق را با این ظهوری که در حلیت دارد، کنار بگذاریم؟!

شاگرد: حلیت تکلیفی یا وضعی؟ حلیت وضعی که هست، اما آیا تکلیفی هم هست یا نه؟

استاد: استظهار عرفی من به این صورت است.

شاگرد: اگر هیچ جهت دیگری غیر از طلاق در کار نباشد.

استاد: بله، یک وقتی شما چیزی را مطرح می‌کنید، مثل همین هایی که من گفتم، می‌گویید الآن بچه دارد، این‌ها مظلوم است، سبب اشک چشم این‌ها است، دیگر بچه خواب نمی‌رود. تمام این‌ها عناوینی است که ریز به ریز آن‌ها حساب می‌شود و گاهی مکروه است و گاهی اشد کراهات است. و گاهی هم حرمت قطعیه دارد. جایی که ظلمی باشد که همه عرف ببینند.

شاگرد۲: این در ذات طلاق نیست، این در عوارض طلاق است.

استاد: بله. و اذا میخواستم عرض کنم بحث انشائات ثبوتی ام اینطور نیست که ام استظهارات را کمرنگ کنیم. مهمترین بخش کار ما این است که اصل را بر استظهار از ادله قرار بدهیم. میفرمایند خود همین طلاق ذاتاً به این صورت است. چه کسی گفته وقتی یک عقدی بر قرار شد، باز شدنش قبیح است؟! فی حد نفسه.

---

[1] البقره ۲۳۶

[2] الطلاق ۱

مفسده نوعیه طلاق، دلیل مبغوضیت آن نزد شارع

شاگرد: خُب بغض شارع برای چه بوده؟

استاد: من یک مثال عرض میکنم؛ روایاتی دارد به‌آوآور! در ثواب اقالله. «من اقال مومنا...»! خُب ما میگوییم یعنی چه؟! معامله انجام دادهایم و بیعی است که لازم شده، حالا ثواب دارد که به هم بزنید؟! بله. گاهی به این صورت است. یعنی فی حد نفسه نمیتوان گفت به هم زدن یک عقد خوب است یا بد است. شبیه همانی است که قبلاً میگفتم مقولات حسن و قبح ذاتی ندارند. پیوند و باز کردن پیوند. باز کردن پیوند خوب است یا بد است؟ نه خوب است و نه بد است. بلکه خنثی است. مگر اینکه اقتضاء را به کثرت موارد معنا کنیم. این حرف دیگری است. کثرت موارد طلاق با مفاسد است و قبول هم هست. این دیگر چیز کاملاً روشنی است. لذا است که «ابغض شیء عند الله» است. عرش خدا به لرزه در میآید. پس اصل خود طلاق به‌عنوان ذات به این معنا، نه خوب و نه بد است. ان شالله فردا فرمایش سید را عرض میکنیم.

شاگرد: مؤید آن عمل طلاق به دست خود امام معصوم است. چون برای امام که اضطرار معنا ندارد. ولی نشان از حلیت ذاتی این طلاق است که امام هم در یک جاهایی طلاق میدهند.

استاد: نه، مواردیکه دارد که آن طرفش هم خیلی عجیب است. خدای متعال پیامبرش را مخیر میکند، اما حضرت طلاق نمیدهند. آیه میآید، آن هم با چه لحن تندی علیه زنها میآید. اما حضرت یک زن را طلاق ندادند.

شاگرد: خُب وقتی یک مورد در معصوم اتفاق بیافتد کفایت میکند. یعنی اگر ذات طلاق حرمت بود، حضرت صبر میکردند.

استاد: ببینید میگویند کار معصوم لسان ندارد. کاری که نفس ذاتش مکروه است، اگر امام معصوم آن را انجام دادند حمل میکنیم بر اینکه یک وجهی داشته و ایشان بر وجه استحباب انجام دادهاند. لذا نمیتوانیم بگوییم چون امام طلاق دادند... .

شاگرد: چون حضرت این فعل را انجام دادهاند، نشان میدهد که اصلش نمیتواند حرام باشد. ما میتوانیم این را بفهمیم.

استاد: قرار شد حرمتش به عنوانی باشد، نه به ذات. آن جا که حضرت انجام دادند حرمت نداشته است. چون حرمت به عنوانی است. اگر آن عنوانی بود حضرت نمی کردند. عنوانی تغییر کرده است. چه بسا به مرحله استحباب برسد. چند سال پیش در مورد مِطلاق بحث کردیم.

شاگرد: شما اصل آن را پذیرفتید.

استاد: آن جوری که ما بحث کردیم شاید مشکلی نداشت.

والحمد لله رب العالمين